اسراء85-86

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ۖ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴿٨٥﴾ وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾

ترجمه آیات

و از تو- اى پيامبر- درباره «روح» مى‏پرسند، بگو: روح از عالم امر پروردگار من است و به شما از دانش جز اندكى نداده‏اند. (85) و اگر بخواهيم، روح آسمانى را كه به سوى تو فرستاده‏ايم تا قرآن را بر تو القا كند، از ميان مى‏بريم، آن‏گاه كسى را نمى‏يابى كه در برابر ما كارساز تو باشد و او را به تو بازگرداند. (86)

تفسیر آیات

" وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا". كلمه" روح" به طورى كه در لغت معرفى شده به معناى مبدأ حيات است كه جاندار به وسيله آن قادر بر احساس و حركت ارادى مى‏شود و به لفظ" روح" هم ضمير مذكر بر مى‏گردد و هم مؤنث و چه بسا در استعمال اين كلمه جواز صادر شده كه مجازا در امورى كه به وسيله آنها آثار نيك و مطلوبى ظاهر مى‏شود اطلاق بكنند، چنان كه علم را حيات نفوس مى‏گويند چنانچه خداى تعالى هم فرمود:" أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ"[[1]](#footnote-1) كه مقصود از آن زنده كردن، هدايت نمودن به سوى ايمان است، و در آيه شريفه‏" يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ"[[2]](#footnote-2) هم از همين باب جمعى روح را به وحى تفسير كرده‏اند و همچنين آيه‏" وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا"[[3]](#footnote-3) كه مراد از آن قرآن است كه آن نيز وحى است، و گفته‏اند كه اگر خدا قرآن و وحى را روح ناميده از اين باب بوده كه نفوس مرده به وسيله آن حيات و زندگى مى‏يابند هم چنان كه روح معروف مايه حيات جسدهاى مرده است. و به هر حال كلمه" روح" در بسيارى از آيات مكى و مدنى تكرار شده، و در همه جا به اين معنايى كه در جانداران مى‏يابيم و مبدأ حيات و منشا احساس و حركت ارادى است نيامده، مثلا يك جا فرمود:" يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا"[[4]](#footnote-4) و نيز فرموده‏" تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ"[[5]](#footnote-5) كه بدون ترديد مراد از آن در اين دو آيه غير روح حيوانى و غير ملائكه است، و قبلا هم روايتى از على (ع) نقل كرديم كه آن جناب به آيه‏" يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلى‏ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ"[[6]](#footnote-6) استدلال فرموده بود بر اينكه روح‏ غير از ملائكه است. و نيز قرآن كريم كه يك جا آن را به" قدس" و جايى ديگر به" امانت" توصيف كرده است- و به زودى خواهد آمد- به خاطر اين است كه چون روح از خيانت و قذارتهاى مادى و پليديهاى معنوى و از معايب و امراضى كه روحهاى انسانى آلوده به آنها است پاك و منزه است. و اين روح هر چند غير از ملائكه است، ليكن جز در امر وحى و تبليغ- هم چنان كه از آيه‏" يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلى‏ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ ..."[[7]](#footnote-7) استفاده مى‏شود- همراه ملائكه هست. از سوى ديگر مى‏بينيم يك جا آورنده قرآن را به نام جبرئيل معرفى نموده و مى‏فرمايد: " قُلْ مَنْ كانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلى‏ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ"[[8]](#footnote-8) و در جاى ديگر همين جبرئيل را روح الامين خوانده و آورنده قرآنش ناميده و فرموده:" نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى‏ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ"[[9]](#footnote-9) و نيز فرموده:" قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ"[[10]](#footnote-10) و روح را كه به وجهى غير ملائكه است به جاى جبرئيل كه خود از ملائكه است آورنده قرآن دانسته است، پس معلوم مى‏شود جبرئيل آورنده روح است و روح حامل اين قرآن خواندنى است. از همين جا آن گره و مشكلى كه در آيه‏" وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا"[[11]](#footnote-11) بود حل مى‏شود، و معلوم مى‏گردد كه مراد از" وحى روح" در آيه مزبور نازل كردن روح القدس است به رسول خدا (ص)، و نازل كردن روح القدس براى آن جناب همان وحى قرآن است به او، چون همانطور كه بيان شد حامل قرآن روح القدس است، پس اجبارى نيست كه ما هم مانند بعضى كه در چند سطر قبل نقل كرديم مراد از روح را در آيه شريفه قرآن بگيريم. و اگر نسبت وحى را به روح داد و فرمود روح را به تو وحى كرديم با اينكه روح از موجودات عينى و از اعيان خارجى است و وحى به معناى كلام پنهان است، از اين باب است كه اين سلسله از موجودات يعنى ارواح كه موجوداتى طاهر و مقدسند همانطور كه موجوداتى مقدس از خلق خدا هستند يكى از كلمات خداى تعالى نيز هستند همانطورى كه در قرآن عيسى بن مريم را كلمه خدا ناميده و فرموده:" وَ كَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى‏ مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ"[[12]](#footnote-12).

پس روح را از اين رو كلمه ناميده كه مانند ساير كلمات بر مراد صاحب خود دلالت مى‏كند و وقتى جائز باشد روح را كلمه بناميم پس جائز خواهد بود كه آن را وحى نيز بناميم، و اگر در آن آيه عيسى بن مريم را كلمه‏اى از خود (كلمه منه) دانسته بدين جهت بوده كه پيدايش عيسى به وسيله كلمه" ايجاد" بوده بدون اينكه سببهاى عادى كه در تكون انسان دخالت دارند در او دخالت داشته و واسطه شده باشند، به شهادت اينكه خود قرآن صريحا فرموده:" إِنَّ مَثَلَ عِيسى‏ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ"[[13]](#footnote-13). خداى سبحان براى روشن كردن و واضح نمودن حقيقت روح اين را نيز فرموده:" قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي" و ظاهر از كلمه" من" اين است كه حقيقت جنس را معنا مى‏كند هم چنان كه اين كلمه در ساير آيات وارده در اين باب بيانيه است، مانند آيه‏" يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ"[[14]](#footnote-14) و آيه‏" يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ"[[15]](#footnote-15) و آيه‏" أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا"[[16]](#footnote-16) و آيه‏" تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ"[[17]](#footnote-17) كه در همه اينها كلمه من مى‏فهماند روح از جنس و سنخ امر است. آن گاه امر را بيان كرده و مى‏فرمايد:" إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ"[[18]](#footnote-18) كه در درجه اول مى‏فهماند امر او عبارت است از كلمه" كن" كه همان كلمه ايجادى است كه عبارت از خود ايجاد است و ايجاد هم عبارت است از وجود هر چيز، ليكن نه از هر جهت بلكه وجود هر چيز از جهت استنادش به خداى تعالى و اينكه وجودش قائم به ذات است، اين معناى امر خدا است، و از جمله دليلهايى كه مى‏رساند وجود اشياء از جهت استنادش به ذات پروردگار و با قطع نظر از اسباب وجودى ديگر كلام خدا هستند آيه ذيل است كه مى‏فرمايد:" وَ ما أَمْرُنا إِلَّا واحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ"[[19]](#footnote-19) كه امر خداى را بعد از آنكه يگانه معرفى نموده به لمح بصر تشبيه نموده است كه منظور از آن نفى تدريجى بودن است و از آن فهميده مى‏شود كه موجودات خارج با اينكه تدريجا و به وسيله اسباب مادى موجود گشته و منطبق بر زمان و مكان هستند معذلك جهتى دارند كه آن جهت عارى از تدريج، و خارج از حيطه زمان و مكان است و از اين جهت امر خدا و قول و كلمه او شمرده شده است و اما از جهت اينكه در مسير سلسله علل و اسباب قرار داشته و بر زمان و مكان منطبق مى‏گردد از اين جهت امر خدا نيست بلكه خلق خداست هم چنان كه فرمود:" أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ"[[20]](#footnote-20) پس امر، عبارت است از وجود هر موجود از اين نقطه نظر كه تنها مستند به خداى تعالى است، و خلق، عبارت است از وجود همان موجود از جهت اينكه مستند به خداى تعالى است با وساطت علل و اسباب. اين معنا از كلام ديگر خداى سبحان به خوبى استفاده مى‏شود كه فرمود" إِنَّ مَثَلَ عِيسى‏ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ"[[21]](#footnote-21) زيرا در اين آيه نخست خلقت آدم را ذكر نموده و ارتباط آن را با خاك كه يكى از اسباب است بيان مى‏كند سپس همان وجود را بدون ارتباطش به چيزى با تعبير" كن" خاطر نشان مى‏سازد (دقت فرمائيد). و همچنين نظير اين آيه است آيه‏" ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فِي قَرارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً ... ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ"[[22]](#footnote-22) زيرا ايجادخداى سبحان را كه منسوب به خود او است و سلسله علل، تخلل و واسطه نيستند خلق ديگرى ناميده. از همه آنچه كه گفته شد اين معنا به دست آمد كه امر عبارت است از كلمه ايجاد آسمانى يعنى فعل مختص به ذات او و اسباب و علل واسطه و تخلل نيستند و اين امر به مقياس زمان و مكان و هيچ خصيصه مادى ديگرى اندازه‏گيرى نمى‏شود. و در درجه دوم اين معنا را خاطر نشان مى‏سازد كه امر او در هر چيز عبارت است از ملكوت آن چيز، و فراموش نشود كه ملكوت، ابلغ از ملك است بنا بر اين براى هر موجودى ملكوتى و امرى است آن چنان كه فرمود:" أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ"[[23]](#footnote-23) و نيز فرمود:" وَ كَذلِكَ نُرِي إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ"[[24]](#footnote-24) و نيز فرمود:" تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ"[[25]](#footnote-25).

پس، از آنچه گذشت اين معنا روشن گرديد كه امر خدا عبارت از كلمه ايجاد او است و كلمه ايجاد او همان فعل مخصوص به او است بدون اينكه اسباب وجودى و مادى در آن دخالت داشته و با تاثيرات تدريجى خود در آن اثر بگذارند اين همان وجود ما فوق نشاه مادى و ظرف زمان است و روح به حسب وجودش از همين باب است يعنى از سنخ امر و ملكوت است. و خداى سبحان امر روح را به اوصاف مختلفى توصيف فرموده يكى اينكه آن را به تنهايى ذكر كرده مانند آيه‏" يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا"[[26]](#footnote-26) و نيز مانند" تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ ..."[[27]](#footnote-27).

از كلام خداى سبحان چنين بر مى‏آيد كه اين روح گاهى با ملائكه است هم چنان كه آيات زير بدان دلالت دارد كه مى‏فرمايد:" مَنْ كانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلى‏ قَلْبِكَ"[[28]](#footnote-28) و" نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى‏ قَلْبِكَ"[[29]](#footnote-29) و" قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ"[[30]](#footnote-30) و" فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيًّا"[[31]](#footnote-31). و گاهى آن حقيقتى است كه در عموم آدميان نفخ و دميده مى‏شود و در اين باره فرموده است:" ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ"[[32]](#footnote-32) و نيز فرموده:" فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي"[[33]](#footnote-33). و گاهى ديگر آن حقيقتى كه با مؤمنين است ناميده شده است و در اين باره فرموده: " أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ"[[34]](#footnote-34) اشعار بلكه دلالت دارد بر اين مطلب آيه شريفه:" أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ"[[35]](#footnote-35). براى اينكه در آن از حيات جديد گفتگو شده و حيات فرع روح است. و گاهى ديگر آن حقيقتى ناميده شده است كه انبياء با وى در تماسند و در اين باره فرموده:" يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلى‏ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا ..."[[36]](#footnote-36) و نيز فرموده‏" وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ"[[37]](#footnote-37) و نيز فرموده:" وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا"[[38]](#footnote-38) و آياتى ديگر. و گاهى به آن حقيقتى اطلاق مى‏شود كه در حيوانات و نباتات زنده وجود دارد، و پاره‏اى از آيات اشعار به اين معنا دارد، يعنى زندگى حيوانات و نباتات را هم روح ناميده چون همانطور كه گفتيم حيات متفرع بر داشتن روح است.

پس، از آنچه گذشت با تمام طول و تفصيلش معناى آيه‏" يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي" روشن شد، و معلوم شد كه جواب آيه از سؤال از روح مشتمل بر بيان حقيقت روح است، و اينكه روح از مقوله امر است، به آن معنايى كه گذشت. و اما جمله‏" وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا" معنايش اين است كه آن علم به روح كه خداوند به شما داده اندكى از بسيار است، زيرا روح موقعيتى در عالم وجود دارد و آثار و خواصى در اين عالم بروز مى‏دهد كه بسيار بديع و عجيب است، و شما از آن آثار بى‏خبريد.

اين بود نظريه ما در باره روح ولى مفسرين در اينكه مراد از روح كه در آيه مورد بحث مورد سؤال و جواب قرار گرفته چيست اقوال مختلفى دارند. بعضى‏[[39]](#footnote-39) از ايشان گفته‏اند: مراد از روح كه در آيه از آن سؤال شده همان روحى است كه خداى تعالى در آيه‏" يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا" و در آيه‏" تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ ..." از آن اسم برده، ولى اين مفسرين دليلى بر گفته خود ارائه نداده‏اند. بعضى‏[[40]](#footnote-40) ديگر گفته‏اند: مراد از آن، جبرئيل است، زيرا خداى تعالى او را روح ناميده و فرموده:" نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى‏ قَلْبِكَ" دليل ايشان همين است كه خدا او را روح ناميده، ولى صرف ناميدن، دليل نمى‏شود بر اينكه هر جا كلمه روح بيايد به معناى جبرئيل باشد، علاوه بر اين ما در آغاز گفتار خاطرنشان ساختيم كه تسميه جبرئيل به روح معناى خاصى دارد، و اگر اين معنا نبود مى‏بايستى عيسى و جبرئيل شخص واحدى باشند چون خداى سبحان عيسى را نيز در كلام خود روح ناميده. بعضى‏[[41]](#footnote-41) ديگر گفته‏اند: مراد از روح، قرآن كريم است، چون خداى سبحان آن را روح خوانده، و حاصل سؤال و جواب در آيه مورد بحث اين است كه مردم از تو از قرآن مى‏پرسند كه آيا از امر خداست و يا از خود تو؟ جوابشان بگو كه از ناحيه امر پروردگار من است، و غير از پروردگار من كسى قادر نيست مانند آن را بياورد، و به همين جهت قرآن آيتى‏ است معجزه كه بر صحت رسالت من دلالت دارد، و شما علمتان به قرآن بسيار كم است، و احاطه به آن نداريد تا بتوانيد مثل آن را بياوريد، سپس اضافه كرده‏اند كه آيه بعد هم كه مى‏فرمايد:" وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ" اين معنا را تاييد مى‏كند.

اين قول نيز صحيح نيست، و همان ايرادى كه به وجه قبلى كرديم به اين نيز وارد است، زيرا صرف اينكه در كلام خداى سبحان روح به معناى قرآن آمده باشد دليل نمى‏شود بر اينكه هر جا كه اين كلمه اطلاق شده به معناى قرآن بوده باشد، علاوه بر اين قبلا هم گفتيم كه روح در آيه‏" وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا" به معناى قرآن نيست، و اشكالى را هم كه به اين معنا وارد مى‏شد بيان نموديم، از اين هم كه بگذريم آيه" و لو شئنا" كه بعد از آيه مورد بحث قرار دارد چنين نيست، كه تنها اين قول را تاييد كند، بلكه مؤيد اقوال ديگرى نيز هست. بعضى‏[[42]](#footnote-42) ديگر گفته‏اند: مراد از روح، روح انسانى است، چون متبادر از آن هر جا كه اطلاق شود همين معنا است، و پاسخ‏" قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي" در حقيقت، طفره رفتن از جواب و نهى از غور در فهم حقيقت روح است، چون روح از امر خداست كه خدا علم آن را به خود اختصاص داده و احدى را به حقيقت آن راه نداده است. قائلين به اين قول سپس اختلاف كرده‏اند در اينكه آيا روح جسمى است هوايى و لطيف كه در جوف بدن آمد و شد مى‏كند، و يا آنكه جسمى است هوايى در هيات و شكل بدن كه در بدن حلول نموده بعد از مرگ از بدن بيرون مى‏شود، و يا آنكه اجزاى اصلى بدن است كه در قلب جاى دارد، و يا آنكه حالتى است براى بدن، و يا آنكه همان بدن آدمى است و يا چيزى غير اينها، و هر كدام از ايشان يكى از اين احتمالات را اختيار كرده‏اند. اشكال اين قول اين است كه قبول نداريم متبادر از لفظ روح در كلام خداى سبحان روح آدمى باشد، و دقت و تدبر در آيات كريمه‏اى كه متعرض كلمه روح شده احتمالاتى را كه اين قائلين بر سر آنها اختلاف كرده‏اند همه را دفع مى‏كند. بعضى ديگر گفته‏اند: مراد از روح، مطلق روحهايى است كه در كلام مجيد خداى تعالى آمده، و مقصود از سؤال اين است كه آيا اين روح‏ها كه در قرآن آمده آيا قديمند يا حادثند، جواب داده كه روح، حادث از امر خدا و فعل او است و فعل خدا حادث است نه قديم. اشكال اين قول اين است كه هر چند اين تعميم صحيح است ليكن ارجاع سؤال به پرسش از حدوث و قدم روح و معنا كردن جواب به طورى كه با اين سؤال جور و مناسب در آيد ادعايى است بدون دليل و لفظ آيه هيچ دلالتى بر آن ندارد. مفسرين، گذشته از اين اختلاف، اختلاف ديگرى در معناى‏" قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي" دارند كه آيا اين جواب، جواب مثبتى است، يا آنكه طفره رفتن از جواب و توجه نكردن به سؤال است، وجوه و اقوالى كه در معناى روح نقل كرديم از نظر مناسبت با اين دو قول مختلفند، پاره‏اى از آن اقوال با قول اول مناسبند، و پاره‏اى ديگر با قول دوم، كه اگر دقت فرموده باشيد ما در نقل هر يك از آن اقوال اشاره به اين جهت نيز كرده‏ايم. سپس اختلاف ديگرى كرده‏اند كه مخاطبين به اين آيه چه كسانى هستند؟ و اينكه مى‏فرمايد:" شما از علم بهره‏اى داده نشده‏ايد مگر اندكى" آيا مخاطب به آن قوم يهود است و يا قريش؟- البته اگر قريش باشند قطعا يهوديها يادشان داده‏اند كه از رسول خدا (ص) چنين سؤالى بكنند- و يا آنكه مخاطبين به آن رسول خدا (ص) و ساير مردمند؟ مناسب‏تر به سياق آيات اين است كه مخاطبين به خطاب‏" وَ ما أُوتِيتُمْ" يهود باشد، و جمله مذكور تتمه كلام رسول خدا (ص) باشد، و هم ايشان پرسش مذكور را كرده باشند، چون در عصر رسول خدا (ص) يهود معروف به علم و دانش بوده‏اند، و در اين كلام و خطاب هم مختصر علمى براى آنان اثبات كرده. و اما قريش و كفار عرب كه در پاره‏اى آيات قرآن از ايشان با جمله‏" الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ" تعبير شده مردمى جاهل بوده‏اند.

" وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ ثُمَّ لا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنا وَكِيلًا". كلامى است متصل به ما قبلش، زيرا آيه قبلى اگر چه متعرض مطلق روح بود كه خود داراى مراتب مختلفى است اما بر حسب سياق آيات مورد بحث كه در باره قرآن گفتگو داشت مى‏فهميم كه مقصود از آن خصوص آن روحى است كه از آسمان بر رسول خدا (ص) نازل مى‏شود و قرآن را به او القاء مى‏كرد. و بنا بر اين، معناى آيه مورد بحث- و خدا داناتر است- چنين خواهد شد آن روح كه بر تو نازل مى‏شود و قرآن را به امر ما به تو القاء مى‏كند از تحت قدرت ما خارج نيست و قسم مى‏خورم كه اگر بخواهيم همان روح را كه كلمه القاء شده ما به تو است، از بين مى‏بريم، آن وقت است كه ديگر كسى را كه به نفع تو و عليه ما وكيل به آن باشد نخواهى يافت يعنى كسى را نخواهى جست كه از تو دفاع نموده و ما را محكوم و مجبور به برگرداندن آن نمايد. و از اين معنا برمى‏آيد كه اولا مراد از" بِالَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ" آن روح الهى است كه كلمه القاء شده به رسول خدا (ص) بوده و همان حقيقتى است كه آيه‏" وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا"[[43]](#footnote-43) به آن اشاره مى‏كند. و ثانيا اينكه مراد از وكيل، وكيل مطالبه و برگرداندن آن چيزى است كه خدا گرفته است، نه وكيل در حفظ قرآن و تلاوت آن كه بعضى‏[[44]](#footnote-44) از مفسرين پنداشته‏اند، و معلوم است كه اين تفسير مبنى بر اين است كه مراد از" بِالَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ" قرآن باشد، نه روح كه آورنده آن است، و حال آنكه جلوتر گفتيم مراد از آن روح است.

بحث روایتی

و در الدر المنثور است كه احمد و ترمذى" كه ترمذى حديث را صحيح دانسته" و نسايى و ابن منذر و ابن حبان و ابو الشيخ در كتاب عظمت و حاكم" كه وى نيز روايت را صحيح دانسته" و ابن مردويه و ابو نعيم و بيهقى هر دو در كتاب دلائل خود، همگى نامبردگان در ذيل آيه:" يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ" از ابن عباس روايت كرده‏اند كه گفت قريش به يهوديان مراجعه كردند كه از امور دينى چيزى به ما ياد دهيد تا از اين مرد بپرسيم" شايد از جواب به ما عاجز مانده زبانش از ما كوتاه گردد" يهوديان گفتند: از او از روح بپرسيد، ايشان از آن جناب پرسيدند كه روح چيست؟ اين آيه نازل شد:" يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا". وقتى اين آيه را در پاسخ شنيدند گفتند: اتفاقا ما علم بسيارى داريم ما تورات داريم، و هر كه تورات داشته باشد چيز بسيارى دارد، در پاسخ اين سخنشان اين آيه نازل شد:" قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً"[[45]](#footnote-45).

مؤلف: به طريق ديگرى از عبد اللَّه بن مسعود و از عبد الرحمن بن عبد اللَّه بن ام الحكم روايت شده كه اصلا سؤال نامبرده را خود يهود و در مدينه از آن جناب كرده‏اند، و آيه هم در جواب آن در مدينه نازل شده و ليكن مكى بودن سوره و همچنين وحدت سياق آيات آن با اين روايت سازگار نيست.

و در همان كتاب است كه ابن جرير و ابن منذر و ابن ابى حاتم و ابن انبارى" در كتاب اضداد" و بيهقى" در كتاب اسماء و صفات" از على بن ابى طالب (ع) روايت كرده‏اند كه در ذيل آيه:" وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ" فرموده: روح يكى از فرشتگان است كه هفتاد هزار روى دارد و هر رويش هفتاد هزار زبان دارد و هر زبانش با هفتاد هزار لغت حرف مى‏زند و خدا را تسبيح مى‏كند، و خداى تعالى از هر تسبيح او فرشته‏اى خلق مى‏كند كه تا روز قيامت با فرشتگان پرواز مى‏نمايد[[46]](#footnote-46).

مؤلف: از جنس ملك بودن روح با ظاهر عده‏اى از آيات قرآنى نمى‏سازد، چه ظاهر بسيارى از آيات اين است كه روح خود يك نحوه مخلوقى است كه فرشته آن را نازل مى‏كند مانند آيه:" يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ"[[47]](#footnote-47)، و آياتى ديگر، و همچنين با روايات هم نمى‏سازد، و ما در تفسير جمله‏" يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ" در سوره نحل حديثى از على (ع) نقل كرديم كه ملك بودن روح را انكار مى‏كرد، و به همين آيه استدلال فرمود. بنا بر اين عبرت در مساله روح به رواياتى است كه اينك از نظر شما مى‏گذرد.

در كافى به سند خود از ابى بصير روايت كرده كه گفت: من از امام صادق (ع) از آيه:" يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي" سؤال نمودم، فرمود: روح مخلوقى است بزرگتر از جبرئيل و ميكائيل كه همواره همراه رسول خدا (ص) بود، و همان روح همراه امامان نيز هست، و از عالم ملكوت است‏[[48]](#footnote-48).

مؤلف: در اين معنا روايات ديگرى نيز هست و اين روايت با مدلول آيات به شرح و توضيحى كه داديم موافقت دارد.

و در تفسير عياشى از زرارة و حمران از ابى جعفر و ابى عبد اللَّه (ع) روايت كرده كه از آن دو بزرگوار معناى آيه:" يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ" را پرسيدند در جواب فرمودند خداى تبارك و تعالى احد و صمد است و صمد عبارت است از هر چيز بدون جوف، پس روح خلقى است از خلائق او كه داراى چشم و نيرو و تاييد است، و خداوند آن را در دلهاى پيغمبران و مؤمنين قرار مى‏دهد[[49]](#footnote-49).

مؤلف: اگر در صدر اين روايت متعرض معناى صمد شدند براى اين بوده كه خواسته‏اند از توهمى كه ممكن است از تعبير" وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي‏- از روح خود در او دميدم" به ذهن درآيد جلوگيرى كرده باشند، چون آدمى از تعبير نامبرده در اين توهم مى‏شود كه خداوند نيز مانند ما داراى جوفى و بدنى و روحى دميده در بدن است.

و در همان كتاب از ابى بصير از يكى از آن دو بزرگوار روايت كرده كه در پاسخ ابى بصير از آيه:" وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي" فرموده: همان است كه در همه جنبندگان هست، ابا بصير مى‏گويد پرسيدم: آن چيست؟ فرمود از عالم ملكوت و از قدرت است‏[[50]](#footnote-50).

مؤلف: اين روايات مؤيد آن بيانى است كه ما براى آيه نموده گفتيم: آن روحى كه از حقيقتش پرسش شده حقيقتى وسيع و داراى مراتبى مختلف است و نيز از ظاهر روايت آخرى بر مى‏آيد كه روح حيوانى نيز مجرد و از ملكوت است.

1. .كسى كه مرده بود زنده‏اش كرديم. سوره انعام، آيه 122. [↑](#footnote-ref-1)
2. . ملائكه با امر او روح را مى‏آورند. سوره نحل، آيه 2. [↑](#footnote-ref-2)
3. . و اينچنين روحى از امر خود را به تو وحى كرديم. سوره شورى، آيه 52. [↑](#footnote-ref-3)
4. . روزى كه روح و ملائكه به صف مى‏ايستند. سوره نبا، آيه 38. [↑](#footnote-ref-4)
5. . ملائكه و روح در آن شب به امر پروردگارشان هر چيزى را نازل مى‏كنند. سوره قدر، آيه 4. [↑](#footnote-ref-5)
6. . خدا فرشتگان و روح را به امر خود بر هر كه از بندگان خواهد مى‏فرستد ... سوره نحل، آيه 2. [↑](#footnote-ref-6)
7. .خدا فرشتگان و روح را به امر خود بر هر كه از بندگان خواهد مى‏فرستد ... سوره نحل، آيه 2. [↑](#footnote-ref-7)
8. . بگو اى پيامبر هر كه با جبرئيل دشمن است‏[ با خدا دشمن است‏] زيرا او به فرمان خدا قرآن را به قلب پاك تو رساند. سوره بقره، آيه 97. [↑](#footnote-ref-8)
9. . جبرئيل( روح الامين) نازل گردانيد و آن را بر قلب تو فرود آورده تا به حكمت و اندرزهاى آن خلق را متذكر ساخته و از عقاب خدا بترسانى( و مردم را) به زبان عربى فصيح( هدايت كنى). سوره شعراء، آيه 195. [↑](#footnote-ref-9)
10. . بگو روح القدس از ناحيه پروردگارت آورده. سوره نحل، آيه 102. [↑](#footnote-ref-10)
11. . و همين گونه ما روح خود را به فرمان خويش براى وحى به تو فرستاديم. سوره شورى، آيه 52. [↑](#footnote-ref-11)
12. .و كلمه‏اى و روحى از خود كه به مريم القاء نمود. سوره نساء، آيه 171. [↑](#footnote-ref-12)
13. . همانا مثل خلقت عيسى از جانب خدا مثل خلقت آدم ابو البشر است كه خدا او را از خاك بساخت سپس بدان خاك گفت بشرى به حد كمال باش چنان گشت. سوره آل عمران، آيه 59. [↑](#footnote-ref-13)
14. . القاء مى‏كند روح را از امر خود. سوره مؤمن، آيه 5. [↑](#footnote-ref-14)
15. . خدا فرشتگان و روح را به امر خود نازل مى‏كند. سوره نحل، آيه 2. [↑](#footnote-ref-15)
16. . به همين گونه ما روح خود را به فرمان خويش براى وحى به تو فرستاديم. سوره شورى، آيه 52. [↑](#footnote-ref-16)
17. . در اين شب فرشتگان و روح به اذن خدا( بر امام عصر) از هر فرمان نازل گرداند. سوره القدر، آيه 4. [↑](#footnote-ref-17)
18. . فرمان خدا نافذ خدا( در عالم) چون اراده خلقت چيزى را كند به محض اينكه گويد موجود باش بلافاصله موجود خواهد شد، پس منزه و پاك خدايى كه ملك و ملكوت هر موجود بدست قدرت او و بازگشت شما همه خلايق به سوى او است. سوره يس، آيه 82. [↑](#footnote-ref-18)
19. .و فرمان ما در عالم يكى است در سرعت به مانند چشم به هم زدنى انجام يابد. سوره قمر، آيه 50. [↑](#footnote-ref-19)
20. . آگاه باشيد كه ملك آفرينش خاص خدا است و حكم نافذ فرمان او است. سوره اعراف، آيه 54. [↑](#footnote-ref-20)
21. . همانا مثل خلقت عيسى( در خارق العاده بودن) از جانب خدا مثل خلقت آدم ابو البشر است كه خدا او را از خاك بساخت سپس بدان خاك گفت بشرى به حد كمال باش چنان گشت. سوره آل عمران، آيه 59. [↑](#footnote-ref-21)
22. . پس آن گاه او را نطفه گردانيده و در جاى استوار( صلب و رحم) قرار داديم آن گاه نطفه را علقه و علقه را گوشت پاره و باز آن گوشت را استخوان و سپس بر استخوانها گوشت پوشانيديم پس از آن خلقتى ديگر انشاء نموديم. سوره مؤمنون، آيه 14. [↑](#footnote-ref-22)
23. .آيا فكر و نظر در ملكوت و قواى آسمانها و زمين نمى‏كنند. سوره اعراف، آيه 185. [↑](#footnote-ref-23)
24. . و همچنين ما بر ابراهيم ملكوت و باطن آسمانها و زمين راى ارائه داديم. سوره انعام، آيه 75. [↑](#footnote-ref-24)
25. . در اين شب فرشتگان روح( يعنى جبرئيل) به اذن خدا( بر امام زمان) از هر فرمان( و دستور الهى و سرنوشت خلق) نازل گرداند. سوره قدر، آيه 4. [↑](#footnote-ref-25)
26. . روزى كه آن فرشته بزرگ روح القدس با همه فرشتگان صف زده. سوره نبا، آيه 38. [↑](#footnote-ref-26)
27. . فرشتگان به سوى عرش خدا بالا روند. سوره معارج، آيه 4. [↑](#footnote-ref-27)
28. .بگو اى پيغمبر( بطائفه يهود كه با جبرئيل اظهار دشمنى مى‏كنند) هر كه با جبرئيل دشمن است با خدا دشمن است زيرا او به فرمان خدا قرآن را به قلب پاك تو رسانيد. سوره بقره، آيه 97. [↑](#footnote-ref-28)
29. . جبرئيل( روح الامين) نازل گردانيد و آن را بر قلب تو فرود آورده. سوره شعراء، آيه 193. [↑](#footnote-ref-29)
30. . تو بگو كه اين آيات را روح القدس از جانب پروردگار من به حقيقت و راستى نازل كرد. سوره نحل، آيه 102. [↑](#footnote-ref-30)
31. . پس فرستاديم به سوى او روح ما را پس مجسم شد براى او مانند بشرى كامل. سوره مريم، آيه 17. [↑](#footnote-ref-31)
32. . پس تمام كرد او را و دميد در او از روح خود. سوره الم سجده، آيه 9. [↑](#footnote-ref-32)
33. . پس هنگامى كه تمام كردم او را و دميدم در او از روح خودم. سوره حجر، آيه 29 و سوره ص، آيه 72. [↑](#footnote-ref-33)
34. . اينان نوشته شده در دلهايشان ايمان و تاييد كرده است آنها را با روح از خودش. سوره مجادله، آيه 22. [↑](#footnote-ref-34)
35. . آيا كسى كه مرده است پس زنده كرديم او را و قرار داديم براى او نورى كه به آن در بين مردم برود. سوره انعام، آيه 122. [↑](#footnote-ref-35)
36. . سوره نحل، آيه 2. [↑](#footnote-ref-36)
37. . سوره بقره، آيه 87. [↑](#footnote-ref-37)
38. . سوره شورى، آيه 52. [↑](#footnote-ref-38)
39. .تفسير فخر رازى، ج 21، ص 39. [↑](#footnote-ref-39)
40. . روح المعانى، ج 15، ص 152 به نقل از قتاده. [↑](#footnote-ref-40)
41. . تفسير فخر رازى، ج 21، ص 38. [↑](#footnote-ref-41)
42. .مجمع البيان، ج 6، ص 437. [↑](#footnote-ref-42)
43. .اين چنين وحى نموديم به تو روحى از امر خود را. سوره شورى، آيه 54. [↑](#footnote-ref-43)
44. . مجمع البيان، ج 6، ص 438. [↑](#footnote-ref-44)
45. . الدر المنثور، ج 4، ص 199. [↑](#footnote-ref-45)
46. .الدر المنثور، ج 4، ص 200. [↑](#footnote-ref-46)
47. . ملائكه روح را به امر خدا نازل مى‏كند. سوره نحل، آيه 2. [↑](#footnote-ref-47)
48. . نور الثقلين، ج 3، ص 215، ح 422. [↑](#footnote-ref-48)
49. . تفسير عياشى، ج 2، ص 316، ح 160. [↑](#footnote-ref-49)
50. .تفسير عياشى، ج 2، ص 317، ح 163. [↑](#footnote-ref-50)